

تبعیض بین علت و حکم معلل در جهت صدور

سید حسین منافی^۱

چکیده

در این مقاله حکم تبعیض بین علت و حکم معلل در جهت صدور، مورد بررسی قرار گرفته است بدین معنا که اگر تقیه ای بودن علت اثبات گشت، آیا أصالة الجدد در حکم معلل جاری می گردد و بر عکس اگر تقیه ای بودن حکم معلل اثبات شد، آیا أصالة الجدد در علت جاری می گردد یا خیر؟ مشکلی که در موارد این چنینی وجود دارد، وجود تقیه در قسمتی از کلام است که موجب می شود اجرای اصالة الجدد در بقیه کلام را با اما و اگر مواجه کند. از آنجایی که حکم در صور مختلف بحث یکسان نیست و از اینرو برخی از اصولیین در لابه لای کتب فقهی و اصولی شان بین حکم این صورت ها تفاوت قائل شده اند، ضروری بود که اقسام این بحث را به صورت مجزاً مورد بحث قرار داده و در پایان، این مطلب مورد اثبات قرار گرفت که در برخی از این اقسام، أصالة الجدد جاری می شود و در برخی صوشر دیگر جاری نمی باشد. ضمناً در هر صورتی، تطبیقات فقهی و اصولی آن ذکر شده است تا هم کاربردی بودن و انتزاعی نبودن این مباحث روشن گردد و هم اصل مباحث بیشتر قابل فهم و تحلیل گردد.

کلید واژگان: تبعیض، علت تقیه ای، تعلیل تقیه ای، حکم معلل، تقیه.

مقدمه

یکی از مباحث مهم در استنباط در روایات، بحث جهت صدور است که آیا به غرض جدی صادر شده است یا از روی تقیه بیان شده است.

بحث تقیه بحثی است که در روایات متعددی پیرامون آن مطالبی از ائمه اطهار علیهم‌السلام بیان شده است.

تقیه بر دو قسم است: یکی تقیه بیانی و دیگری تقیه عملی.

مراد از تقیه بیانی، این است که متکلم به خاطر حفظ جان خود یا دیگران یا خوف ضرر، خلاف واقع می‌گوید (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷، ج ۵، ص ۴۹۱). ولی تقیه عملی آن است که متکلم وظیفه مخاطب در فرض تقیه را بیان می‌کند که در حقیقت وظیفه واقعی مخاطب در شرایط تقیه غیر از وظیفه او در شرایط عادی است (حکیم، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۵۹۵)، مثل امر امام کاظم علیه‌السلام به وضوی علی بن یقین (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۴۵). محل بحث در این مقاله مختص قسم اول است؛ زیرا چنانچه بیان شد در قسم دوم حضرت جدی سخن فرموده و تبعیض در آن جایی ندارد.

بحث تبعیض در حجیت بر دو گونه است: قسم اول آن است که اگر قسمتی از روایت جعلی باشد و از معصوم صادر نشده باشد، آیا موجب عدم حجیت سایر فقرات روایت می‌گردد یا خیر؟

قسم دوم آن است که اگر قسمتی از روایتی از روی تقیه صادر شده باشد آیا موجب می‌شود در سایر فقرات أصالة الجدد جاری نگردد یا خیر؟ موضوع این مقاله شامل همه تبعیض‌ها نمی‌گردد و مختص تفکیک بین علت و حکمی است که برای آن، علتی بیان شده است.

از آنجایی که رابطه بین علت و حکم معلل رابطه وثیقی است تبعیض در آن سخت‌تر از سایر موارد به نظر می‌رسد و لذا بحث مستقلاً را می‌طلبد.

توضیح مطلب، اینکه تبعیض در جهت صدور، گاهی بین صدر و ذیل یک کلام است که تبعیض در اجرای اصالة الجدد بعيد نیست، ولی جایی که رابطه تعلیل بین دو جمله بر قرار است، تعلیل، مکمل حکم معلل است و پذیرش تبعیض در اجرای اصالة الجدد سخت تر به نظر می آید.

تبعض بین علت و حکم معلل، دارای اقسام گوناگونی است:

قسم اول: تقیه ای بودن علت

بحث در این قسم، در این مطلب واقع می شود که اگر علت تقیه ای بود^۱ آیا می توان به حکم معلل أخذ کرد و اصالة الجدد را در آن جاری نمود یا اینکه عقلاء در این موارد به جهت تقیه ای بودن علت و ارتباط وثیق آن با حکم معلل، در حکم معلل اصالة الجدد جاری نمی کنند؟

در این مسأله دو نظریه وجود دارد:

نظریه نخست: حجیت حکم معلل.

برخی از بزرگان در این موارد، حکم معلل را حجّت می دانند.

دو دلیل برای این نظریه وجود دارد:

دلیل اول: اینکه متکلم برای مطلب حقی تعلیل اقناعی ذکر کند روشی عقلانی است که به اصطلاح به آن حکمت می گویند؛ زیرا وقتی متکلم ملاحظه می کند که مخاطبش در پذیرش حکم قانع نمی شود، به جای تعلیل واقعی از تعلیل جدلی استفاده می کند تا او را قانع نماید.^۲

۱. مراد از تقیه ای بودن، این است که تعلیل جدی نیست، بلکه اقناعی است، اگرچه موافق عامه نباشد.

۲. برای تحقیق بیشتر درباره حکمت های اقناعی رجوع کنید به مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۴۳۸؛ انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۶۹.

دلیل دوم: آیت الله سید سعید حکیم در بحث وجوب غسل برای زنان در جنابت از غیر راه آمیزش روایت عبید بن زراره را مطرح کرده^۱ و می‌فرماید: «تعلیل و استدلالی که در این روایت ذکر شده است، احتمال تقیّه را در روایات نفی وجوب غسل جنابت برای زنان ضعیف می‌کنند؛ زیرا آنچه حضرت به اقناع کردن نسبت به آن اهتمام دارد، حکم واقعی مخالف عامّه است؛ زیرا عملی که مخالف عامّه است پرسش را بر می‌انگیزاند و سبب تشکیک می‌گردد پس حضرت در چنین مواردی به تعلیل آوردن در آن اهتمام می‌ورزد تا سامع قانع گردد و دفاع از آن هنگام نزاع علمی نیکو گردد، ولی حکم موافق با عامّه غالباً هدفی در تأکید آن با ذکر تعلیل و استدلال نیست.» (حکیم، بی تا، ج ۳، ص ۳۱۲-۳۱۳)

«امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: خمس در پنج چیز ثابت است: غنیمت، آنچه با غواصی استخراج می‌شود، گنج، معدن و نمک زار و کسی که مادرش از بنی هاشم و پدرش از سایر قریش باشد حق گرفتن زکات را دارد، ولی حق گرفتن خمس را ندارد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ» (الأحزاب: ۵)» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۳۹-۵۴۰)

محقق نراقی در ذیل این روایت می‌فرماید: «در این روایت تقیّه در تعلیل می‌باشد که تقیّه در معلول را اثبات نمی‌کند. مثلاً اگر شارع بگوید: «خمر نجس است؛ چون مانند إدرار مایع است» و علت را به خاطر قیاس باطل بودن طرح کنیم، اصل حکم طرح نمی‌گردد.» (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۹۷-۹۹)

آیت الله بروجردی در این بحث می‌فرماید: «اشتمال این روایات بر این علت، موجب عدم صحّت استدلال به این روایات نمی‌گردد؛ زیرا اولاً: عدم فهم علت و عدم امکان التزام به

۱. «عبید بن زراره می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر زن از غیر آمیزش جنب شود غسل بر او واجب می‌گردد؟ حضرت فرمود: کدامیک از شما راضی است که صبر کند بر اینکه دختر یا خواهر یا یکی از نزدیکانش غسل کند و از او بپرسند چرا غسل می‌کنی و او در حالی که شوهر ندارد در جواب بگوید: جنب شده‌ام. سپس فرمود: بر آنها غسل واجب نیست و خداوند غسل جنابت را بر مردان قرار داده است. خداوند می‌فرماید: «وإن كنتم جنبا فاطهروا» (المائدة: ۶) که خطاب به مردان است.» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۲۴)

علت، موجب اخذ نکردن به حکم معلل نمی شود و ثانیاً: علت بودن آن معلوم نیست و احتمال حکمت بودن در آن وجود دارد.» (صافی گلپایگانی، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۹۴-۹۵)

نظریه دوم: عدم حجیت حکم معلل.

برخی از بزرگان در این موارد، حکم معلل را از حجیت ساقط می دانند. در این موارد أصالة الجدد در حکم معلل جاری نمی شود؛ زیرا دلیل أصالة الجدد سیره عقلاء است و سیره عقلاء در چنین مواردی أصالة الجدد را جاری نمی دانند. وجه عدم جریان أصالة الجدد از سوی عقلاء در این موارد، این است که وقتی قسمتی از کلام حمل بر تقیه شد، معلوم می شود که مقام، مقام تقیه بوده است و در چنین مقامی، اعتمادی به سایر قسمت های کلام نمی شود.

۱- «امام صادق و امام کاظم علیهما السلام درباره لباس پوستین و نماز در آن فرمودند: نماز در آن نخوان مگر اینکه تذکیه شده باشد. راوی پرسید: آیا تذکیه شده آن حیوانی نیست که با آهن تذکیه شود. حضرات فرمودند: بله اگر آن حیوان حلال گوشت باشد. راوی پرسید: حیوان حلال گوشت غیر از گوسفند چیست؟ حضرات فرمودند: سنجاب إشکالی ندارد؛ زیرا حیوان گوشتخوار نیست.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۹۷-۳۹۸)

آیت الله بروجردی می فرماید: «منشأ اشکال، احتمال صدور این روایات از روی تقیه است؛ زیرا برخی از این روایات، مشتمل بر چیزهایی است که نماز در آن صحیح نیست مثل فنک و سمور و روباه و برخی دیگر مشتمل بر علتی است که قابل التزام نیست و آن گوشتخوار نبودن آن است، پس در این روایات، مقتضی حجیت وجود ندارد.

۲- «أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شیر و بول دختر بچه ای که غذا خور نشده است اگر به لباسی بخورد آن را باید شست؛ زیرا شیر او از مثانه مادرش خارج می شود، ولی شستن لباسی که با شیر یا بول پسر بچه ای که غذا خوار نشده برخوردار کند لازم نیست؛ زیرا شیر پسر بچه از بازو و کتف مادرش خارج می گردد.» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۵۰)

محقق همدانی می‌فرماید: «از ابن جنید و ابن حمزه و ظاهر شیخ صدوق و پدرش نجاست شیر دختر بچه نقل شده است و دلیل آن روایت سکونی است، ولی إشکال این قول روشن است؛ زیرا مثل این روایت ضعیفی که أصحاب از آن إعراض کرده‌اند و تعلیل مذکور در آن، إشعار به تقیّه ای بودن آن دارد و صلاحیت اثبات حکم مخالف اصول و عمومات را ندارد.» (همدانی، ۱۴۱۶، ج ۷، ص ۳۱۶-۳۱۷)

۳- «امام باقر علیه السلام فرمود: بر جنازه در هر ساعتی می‌توان نماز گزارد؛ زیرا نماز میت نماز رکوع دار و سجده دار نیست و تنها نمازی که در آن خشوع و رکوع و سجود است در هنگام طلوع خورشید و غروب آن کراهت دارد؛ زیرا خورشید بین دو شاخ شیطان غروب کرده و از بین آن طلوع می‌نماید.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۱۸۰)

آیت الله خویی در ذیل این صحیحی می‌فرماید: «این روایت به خاطر تعلیلی که در آن ذکر شده قابل تصدیق نیست؛ زیرا این تعلیل در صورتی معقول است که برای خورشید طلوع و غروب معینی باشد در حالی که قطعاً این گونه نیست پس این تعلیل شبیه به مجعولات مخالفین است و از اینرو این روایت و مشابهاً آن را باید حمل بر تقیّه نمود و نمی‌توان بدان استدلال نمود.» (خوئی، ۱۴۱۸، ج ۱۱، ص ۳۶۱-۳۶۴)

۴- «اسماعیل بن جابر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره غذای اهل کتاب پرسیدم. حضرت فرمود: نخور و سپس درنگی نمود و فرمود: نخور و سپس درنگی نمود و فرمود: نخور، ولی نه به عنوان حرمت بلکه به عنوان کراهت؛ زیرا در ظروف آنها خمر و گوشت خوک وجود دارد.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۶۴)

محقق بجنوردی می‌فرماید: «شیخ انصاری در کتاب الطهارة قائل به ظهور این روایت در تقیّه شده است (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۰۵) و آنچه ایشان فرموده متین است؛ زیرا آثار تقیّه از این روایت آشکار است. حضرت بعد از آن که حکم واقعی را بیان فرمود

لحظه ای سکوت کرد و در روش رهایی از شرّ مخالفت با عامّه در این فتوا فکری نمود، پس نهیش را به این تعلیل تقیّه معلل نمود.» (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۳۴۴)

البته از کلام ایشان، استفاده نمی شود که به طور کلی در این موارد، قائل به حجیت حکم معلل است، بلکه در این روایت، قرینه خاصی وجود دارد که موجب حمل خصوص علت بر تقیّه می گردد و آن قرینه، سکوت و تأمل حضرت برای جواب اقناعی دادن به مخاطب است.

نظر برگزیده:

نظر صحیح، نظریه اوّل است. دو دلیل این مطلب در ذیل نظریّه اوّل بیان شد. اما دلیل نظریّه دوم ناتمام است؛ زیرا اگرچه قسمتی از کلام تقیّه ای است، ولی از آنجایی که آن قسمت، تعلیل است و در بسیاری از موارد، تعلیل به غرض اقناع مخاطب صورت می گیرد، تقیّه ای بودن تعلیل، ضرری به جریان أصالة الجدلّ در حکم معلل وارد نمی کند.

قسم دوم: تقیّه ای بودن تطبیق

اگر حکم معلل تقیّه ای نباشد، ولی تطبیق علت ذکر شده بر آن تقیّه ای باشد آیا علت ذکر شده حجّت بوده و در سایر موارد می توان از آن بهره جست یا اینکه از حجّیت ساقط می باشد؟ در این مسأله دو نظریه وجود دارد:

نظریه نخست: حجّیت علت.

این نظریّه معتقد است که تقیّه ای بودن تطبیق علت بر حکم معلل، موجب عدم جریان أصالة الجدلّ در علت نمی گردد.

دلیل این نظریه، أصالة الجدلّ و ظهور کلام متکلم در جدی بودن کلامش می باشد و صرف تقیّه ای بودن تطبیق، مانع از این ظهور نمی گردد.

الف) از امام رضا علیه السلام در مورد کسی که بر قسم اکراه شده و قسم به طلاق و عتق خورده است سؤال پرسیده شد. حضرت فرمود: بر او لازم نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از امت من آنچه بدان مکره شوند و آنچه طاقت ندارند و خطا برداشته شده است.» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۳، ص ۲۲۶)

شیخ انصاری در بحث حدیث رفع در ذیل این روایت می‌فرماید: «حلف به طلاق و عتاق و صدقه اگرچه نزد شیعه در حال اختیار نیز باطل است، ولی استشهاد حضرت به حدیث رفع بر عدم اختصاص رفع در حدیث رفع به خصوص مؤاخذه دلالت می‌نماید.» (انصاری، ۱۴۲۷، ج ۲، ص ۳۰)

در اینجا حکم معلّل یعنی بطلان حلف به طلاق و عتاق اکراهی واقعی و غیر تقیّه ای است، ولی علت آن اکراهی بودن آن نیست بلکه حتی اگر اکراهی هم نباشد باطل است، پس تطبیق علت مذکور بر حکم تقیّه ای است و شکّ می‌کنیم اصل این علت نیز تقیّه ای است یا خیر؟

ب) عبدالله بن وضّاح می‌گوید: به امام کاظم علیه السلام نوشتیم: قرص خورشید مخفی می‌شود و شب رو می‌آورد سپس شب بالاتر می‌رود و بالای کوه سرخی بالا می‌رود و مؤذّن‌ها اذان می‌گویند. آیا می‌توانیم در این هنگام نماز بخوانیم و روزه را افطار نماییم یا صبر نماییم تا سرخی بالای کوه مرتفع گردد؟ حضرت در جواب نوشت: صبر کن تا سرخی برود و اخذ به احتیاط در دینت نما.» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۵۹)

شیخ انصاری در بحث ادله اخباریین بر وجوب احتیاط در شبهات تحریمیّه این موثقه را مطرح کرده و می‌فرماید: «احتمال ضعیفی وجود دارد که مراد از سرخی در روایت، سرخی واقع در ناحیه مشرق باشد که زوال آن، شرط حصول مغرب است و تعلیل حضرت به احتیاط اگرچه از منصب امام دور است، ولی ممکن است این نحوه تعبیر به جهت تقیّه باشد.» (انصاری، ۱۴۲۷، ج ۲، ص ۸۰)

در اینجا نه حکم تقیّه ای است و نه تعلیل، بلکه اینکه امام علیه السلام به جای بیان حکم واقعی، مقتضای اصل عملی را بیان می‌کند تا مخالفین حسّاس نشوند از روی تقیّه می‌باشد. در حقیقت اجرای اصل عملی از باب تقیّه است؛ زیرا نوبت به اصل عملی نمی‌رسد.

محقق نایینی در ذیل روایت امام رضا علیه السلام در مورد حلف به طلاق و عتاق اکراهی می فرماید: «آنچه از این روایت و نظائر آن برداشت می شود، این است که تقیّه در صغری و تطبیق کبری است، نه در خود کبری.» (نایینی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۲۳-۴۲۴)

آیت الله مظفر می فرماید: «اگر مقصود امام تقیّه بود نیازی به این تطبیق نبود مگر اینکه تقیّه دیگری در خود کبری و تعمیم حدیث وجود داشته باشد، ولی دلیلی بر آن وجود ندارد و خلاف فرض است؛ زیرا فرض، این است که تقیّه تنها در مشروعیت حلف به طلاق است پس مقتضای اصل، حمل کلام متکلم بر طبق ظاهر آن است مگر اینکه علم یا حجّتی بر خلاف آن قائم شود و در مقام، در استشهاد حضرت چنین قرینه ای وجود ندارد پس می توان به استشهاد حضرت برای اثبات تعمیم همه آثار در حدیث رفع تمسک نمود.» (مظفر، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۳)

نظریه دوم: عدم حجّیت علت.

این نظریه معتقد است که تقیّه ای بودن تطبیق، موجب می شود کلام، ظهور در جدّیت نداشته باشد و دیگر عقلاء بنا بر جدّیت در کلام نگذارند.

دلیل این نظریه، عدم ظهور در جدّیت در چنین مواردی می باشد.

آیت الله سیّد محمد روحانی می فرماید: «این روایت ظهوری در واقعی بودن استدلال به حدیث رفع ندارد، بلکه ممکن است استدلال حضرت جدلی باشد؛ زیرا مخاطب حضرت ظهور حدیث در رفع حکم وضعی را قبول داشته است و مثل این مطلب به وفور در کلام ایشان یافت می شود.» (حکیم، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۴۱۸-۴۱۹)

مراد ایشان، این است که همان طور که در قسم اول بیان شد، تعلیل های جدلی و اِقناعی تعلیلی عقلائی است که در کلمات معصومین علیهم السلام نیز به وفور یافت می شود، پس وقتی تطبیق تعلیل بر حکم معلل، در این موارد تقیّه ای است و از طرفی تعلیل های اِقناعی در کلمات ایشان بسیار است، دیگر عقلاء اصل این تعلیل را حمل بر جدّیت نمی کنند.

امام خمینی می‌فرماید: «استشهاد حضرت به صورت تقیّه ای بوده است؛ زیرا حدیث رفع مربوط به بطلان حلف به طلاق و عتاق نمی‌باشد؛ زیرا این دو حلف ذاتاً باطل می‌باشند و اکراه تأثیری در آن ندارد پس در این صورت استفاده حکم وضعی از حدیث رفع وجهی ندارد و شاید از اینرو حضرت صرفاً کلام رسول خدا ﷺ را ذکر فرمود و عتّ بطلان را کلام ایشان قرار نداد.

بله از این روایت استفاده می‌شود که همه عامّه یا برخی از آنها قائل به استفاده حکم وضعی از حدیث رفع بوده اند.» (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۸۰-۸۱)

نظر برگزیده:

نظر صحیح در این مسأله قول دوم است. دلیل این مطلب این است که وقتی حضرت در مقام تقیّه است و تطبیق عتّ بر حکم تقیّه ای است، ظهور در جدیّت نسبت به اصل عتّ شکل نمی‌گیرد؛ زیرا وقتی مقام، مقام تقیّه است و حضرت مجبور است برای مخاطب عتّ حکم را ذکر کند شاید عتّی را ذکر کند که مورد پذیرش مخاطب است اگرچه مورد قبول حضرت نیست و چنانچه گذشت تعلیل‌های اقناعی به وفور در کلمات معصومین علیهم‌السلام یافت می‌شود.

برخی از موارد وجود دارد که شبیه این بحث است به این صورت که صغرای کلام حضرت تقیّه ای است و طبیعتاً نتیجه نیز تقیّه ای خواهد بود، ولی تقیّه ای بودن کبرای کلام معلوم نیست و به صراحت در کلام، تعلیلی وجود ندارد. نظر صحیح در این مسأله همانند مسأله سابق است و دلیلی بر حجّیت کبری وجود ندارد.

تطبیقات فقهی:

الف) «امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: در منطقه حیره بر ابو العباس وارد شدم. او به من گفت: نظرت نسبت به روزه امروز چیست؟ به او گفتم: این مطلب در اختیار امام است اگر روزه

بگیری روزه می گیریم و اگر افطار کنی افطار می کنیم. او به غلامش گفت: سفره را بیاور و من با او خوردم در حالی که یقین به رمضان بودن آن روز داشتم.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۸۲) محقق نایینی در ذیل این روایت می فرماید: «بدون شک در این مورد تقیه به کار رفته است، ولی احتمال دارد تقیه در تطبیق امام مسلمین بر آن شخص ملعون باشد و اصل حکم تقیه ای نباشد، پس این روایت بر ثبوت هلال به وسیله حکم حاکم دلالت می کند و احتمال دارد تقیه در اصل ثبوت هلال به وسیله امام مسلمین باشد.» (نایینی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۲۳)

در اینجا صغری یعنی امام بودن خلیفه عباسی و نتیجه یعنی اینکه با اعلام عید از سوی خلیفه عباسی افطار جایز می شود تقیه ای است، ولی احتمال دارد کبری یعنی اینکه جواز افطار با نظر امام ثابت شود تقیه ای نباشد.

ب) «علی بن جعفر می گوید: از امام کاظم علیه السلام از جانوری که بول کرده و بول او به مسجد یا دیوار آن اصابت کرده پرسیدم که آیا می توان قبل از شستن آن در مسجد نماز گزارد؟ حضرت فرمود: اگر خشک شود ایشکالی ندارد.» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۴۱۱)

آیت الله خویی در بحث وجوب ازاله نجاست از مسجد این صحیحه را مطرح کرده و می فرماید: «مستفاد از سؤال و جواب در این صحیحه، واضح بودن وجوب ازاله نجاست از مسجد و نجس بودن بول چارپایان در نزد سائل است و حضرت آن را تقریر نمود.

جهت سؤال در این روایت، مزاحمت وجوب ازاله با نماز در فرض سعه وقت است و اینکه آیا وجوب ازاله نجس از مسجد فوری است تا بر نماز مقدم گردد یا تأخیر آن جایز است و حضرت در جواب بین فرض خشکی و عدم خشکی نجس تفصیل داد به این صورت که در صورت اول تقدیم نماز جایز است، به خلاف صورت دوم.

بله اخذ به این روایت از جهت نجس شمردن بول چارپایان ممکن نیست؛ زیرا روایات بسیاری بر پاکی آن دلالت می نماید، پس از این جهت حمل بر تقیه می گردد، ولی این مطلب ضرری به حجیت کبری (وجوب ازاله نجس از مسجد) نمی زند، پس تقیه در تطبیق، مانع حجیت کبری نمی گردد.» (خلخال، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۳۹-۴۰)

در اینجا صغری یعنی نجاست بول دواب و نتیجه یعنی وجوب پاک کردن قسمتی از مسجد که آلوده به بول دواب شده تقیّه ای است، ولی احتمال دارد کبری یعنی وجوب ازاله نجس از مسجد تقیّه ای نباشد.

ج) «جمیل می گوید: از حضرت درباره مردی که دو رکعت نماز خوانده و بر می خیزد پرسیدم. حضرت فرمود: نمازش را دوباره بخواند سپس حضرت حدیث ذی الشمالین را بیان کرده و فرمود: رسول خدا ﷺ از جای خود بر نخوایسته بود و اگر بر خواسته بود نمازش را تکرار می نمود.» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۴۵)

آیت الله خوئی در بحث کسی که یک رکعت را فراموش کند و بعد از سلام بعد از اتیان به حدث متذکر گردد روایات بطلان را مطرح کرده و می فرماید: «اشتمال این روایات بر حکایت سهو النبوی که با اصول مذهب ناسازگار است، ضرری به استدلال به این روایات وارد نمی نماید؛ زیرا حضرت سائل را در این حکایت تصدیق نکرد چنانچه کلمه «لو» در کلام حضرت بر این مطلب دلالت دارد و «لو» برای امتناع است، ولی حضرت از روی تقیّه آن را تکذیب ننمود. اما بیان حکم کلی حکم واقعی است و تقیّه ای در آن نیست، اگرچه تطبیق بر مورد مبتنی بر آن است.» (خوئی، ۱۴۱۸، ج ۱۸، ص ۸۰-۸۱)

قسم سوم: تقیّه ای بودن حکم معلل

اگر در روایتی حکمی بیان شود که تقیّه ای است و برای آن حکم، تعلیلی ذکر شود که تقیّه ای بودن آن مشکوک باشد، آیا آن تعلیل حجّت است و در آن أصالة الجدل جاری می شود و حمل بر تقیّه نمی گردد یا از حجّیت ساقط می گردد؟

در این مسأله دو نظریه وجود دارد:

نظریه اول: حجّیت علت.

در مواردی که حکم معلل تقیّه ای است، أصالة الجدل در علت جاری می گردد.

دلیل این مطلب، این است که أصالة الجَدّ یک أصل عقلائی است که در موارد شکّ در تقیّه ای بودن جاری می شود و در مقام، اگرچه تقیّه ای بودن حکم معلل اثبات شده است، ولی نسبت به تقیّه ای بودن علت، شک وجود دارد، بنابر این نسبت به علت، أصالة الجَدّ جاری می گردد؛ زیرا تنها در صورتی از أصالة الجَدّ رفع ید می شود که قرینه ای بر تقیّه ای بودن وجود داشته باشد و در مقام، اگرچه نسبت به حکم معلل قرینه بر تقیّه ای بودن وجود دارد، ولی نسبت به علت، چنین قرینه ای وجود ندارد، پس در مورد علت، أصالة الجَدّ جاری می گردد.

۱- «امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: کسی که نمی داند در رکعت سوم است یا چهارم، بایستد و یک رکعت دیگر بخواند و یقین را با شکّ نقض نکند و شکّ را در یقین داخل نکند، ولی شکّ را با یقین نقض نماید و بناء بر یقین بگذارد و به شکّ در هیچ حالتی اعتنا نکند.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۵۱-۳۵۲)

شیخ أنصاری در ذیل این صحیحّه در بحث استصحاب می فرماید: «اگر ظهور این صحیحّه را در بناء بر أقلّ که مطابق استصحاب است بپذیریم، اموری وجود دارد که موجب رفع ید از این ظهور می گردند، مثل متعیّن بودن حمل آن بر تقیّه که خلاف اصل است و هم چنین حمل بر تقیّه در مورد روایت و حمل قاعده مورد استشهاد بر بیان حکم واقعی تا تقیّه در تطبیق قاعده باشد، نه در خود قاعده و این مطلب اگرچه ممکن است، ولی خلاف ظاهر است.» (انصاری، ۱۴۲۷، ج ۳، ص ۶۴)

مراد ایشان، این است که اگر حکم معلل نصّ بود، علت حمل بر تقیّه نمی گشت و قائل به تفکیک بین علت و حکم معلل در تقیّه ای بودن می شدیم، ولی وقتی حکم معلل ظهور دارد و نصّ نیست، برای اینکه چنین تفکیکی پدید نیاید، حکم معلل را بر خلاف ظاهر آن حمل می کنیم تا حکم معلل تقیّه ای نگردد و چنین تفکیکی پیش نیاید.

۲- محقق عراقی می فرماید: «ممکن است گفته شود: مجرد إشکال در مرحله تطبیق اگرچه به خاطر حمل آن بر تقیّه باشد، ضرری به استدلال و مشروع بودن اصل کبری

وارد نمی‌کند، چنانچه در حدیث رفع این اتفاق رخ داده است از آنجایی که حضرت این کبری را از روی تقیّه بر حلف به طلاق و عتاق و صدقه به چیزی که مالک است تطبیق نمود، ولی مشروع بودن اصل کبری لطمه ای ندیده است.

اگر گفته شود: احتمال تقیّه در مرحله تطبیق با احتمال تقیّه در اصل کبری تعارض می‌نماید، در جواب می‌گوییم: کلام شما در صورتی صحیح بود که أصالة الجهة در طرف آن جاری می‌گشت در حالی که حتّی در فرض تقیّه ای بودن کبری، اثر عملی بر أصالة الجهة در تطبیق مترتب نمی‌باشد، پس أصالة الجهة در اصل کبری بدون معارض جاری می‌گردد.» (عراقی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۵۲)

اشکالاتی به کلام محقق عراقی وارد شده است.

اشکال اوّل: شهید صدر می‌فرماید: «صحیح، آن است که در مقام، معارضه ای بین دو أصالة الجهة رخ نمی‌دهد. علّت این مطلب، اثر نداشتن أصالة الجهة در تطبیق نیست چنانچه محقق عراقی ادّعا کرده است، بلکه علّت، این است که امر دائر بین أقلّ و أكثر است، نه متباینین.

توضیح مطلب، اینکه کبری در مقام به اصل کبری که استصحاب باشد و اطلاق آن نسبت به باب رکعات منحلّ می‌گردد و اطلاق آن قطعاً جدّی نمی‌باشد، چه اصل کبری جدّی باشد یا خیر، پس أصالة الجهة در اصل کبری جاری شده و أصالة الجهة در تطبیق با آن معارضه نمی‌کند؛ زیرا مقصود از أصالة الجهة در تطبیق اگر أصالة الجهة در اطلاق است، جدّی نبودن اطلاق محرز است و اگر مقصود، أصالة الجهة در حکم استنباط شده برای واقعه است، آن نیز به صورت حتمی جدّی نمی‌باشد؛ زیرا حکمی که از آن استنباط می‌شود چسباندن رکعت است و اگر مقصود، أصالة الجهة در بیان اینکه محلّ کلام از مصادیق حقیقی اطلاق کبری است، شکّی در آن نیست چه کبری یا اطلاق آن جدّی باشد یا خیر.» (حائری، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۱۱۹)

إشکال دوم: شهید صدر می‌فرماید: «اگر وجود دو أصالة الجهة متعارض در کبری و تطبیق را بپذیریم، اینکه گفته شود دومی قطعاً ساقط است معنا ندارد؛ زیرا دومی اثری ندارد مگر در طول أصالة الجهة در کبری و مثل این کلام تنها در اصول عملیه صحیح می‌باشد، ولی أصالة الجهة از اصول ظهوری عقلانی است که لوازمش اثبات می‌گردد، پس ثبوت اثر بر مدلول التزامی کفایت می‌کند و در مقام، مدلول التزامی أصالة الجهة در تطبیق، تکذیب أصالة الجهة در کبری است؛ زیرا یکی از این دو اصل مخالف واقع است.» (حائری، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۱۱۹)

إشکال سوم: آیت الله شیخ حسین حلّی در تحلیل کلام محقق عراقی می‌فرماید: «اگر مراد ایشان چنانچه ظاهر کلام ایشان است، این است که أصالة الجهة در تطبیق به خاطر سقوط آن طبق همه تقادیر، جاری نمی‌گردد، این مطلب تنها بنا بر مسلک محقق نایینی مبنی بر اینکه سبب تأثیر علم اجمالی تعارض اصول است جاری می‌گردد. اما طبق مبنای محقق عراقی محل تأمل است، مگر اینکه مراد ایشان، این باشد که مقام از موارد علم اجمالی در مخالفت تقیه نمی‌باشد، بلکه مسأله از باب علم خارجی به این است که استصحاب در مسأله شک در عدد رکعات جاری نمی‌گردد و شک منحصر در این است که کبری تقیه ای است و نسبت به آن أصالة الجهة بدون معارض جاری می‌گردد.» (حلّی، ۱۴۳۲، ج ۹، ص ۸۰-۸۱)

نظریه دوم: عدم حجّیت علت

برخی از اصولیین معتقدند در جایی که حکم معلل تقیه ای باشد، أصالة الجدلّ در علت جاری نمی‌گردد.

دلیل این نظریه

آیت الله هاشمی شاهرودی در بیان وجه این نظریه می‌فرماید: «سریان عدم جدی بودن به کبرایی که حضرت فرموده به خاطر تعارض بین أصالة الجدلّ در کبری و تطبیق نیست، بلکه به خاطر این است که جواب حضرت بناء بر اینکه مراد حضرت، استصحاب باشد، در مقام، در

هر صورت جدی نمی باشد و کبرای استصحاب از دلیل دیگری استفاده نشده تا حمل بر جدیت شود، پس وقتی این جمله به صورت جدی صادر نشده است، تعمیم استفاده نمی شود مگر نسبت به آن چیزی است که جدی است که در مقام معلوم نیست، پس تفکیک بین تطبیق و کبری در مقام صحیح نیست.» (شاهرودی، ۱۴۳۱، ج ۳، ص ۱۷۲-۱۷۳)

نقد: آنچه جدی نیست حکم معلل یعنی بنا بر اکثر گذاشتن است، ولی نسبت به علت، احتمال جلیت وجود دارد اگرچه این علت تطبیق بر حکم معلل نمی کند به این معنا که در این موارد نوبت به استصحاب نمی رسد و از آنجا که در بیان حکم به داعی تقیه باید به قدر ضرورت اکتفا کرد اگر قضیه «لاتنقض الیقین بالشک» تقیه ای بود تقیه ای بود که نیازی به آن نبوده است؛ زیرا عمده این است که حضرت در حکم معلل یعنی بناء بر اکثر گذاشتن تقیه نموده و سخن عامه را در ظاهر پذیرفته است.

بله، اگر مخاطب از علت این حکم سؤال کند تقیه اقتضاء می کند که حضرت در علت هم تقیه نماید.

نظر برگزیده:

حق این است که اگر حکم معلل تقیه ای و غیر واقعی باشد، در علت، أصالة الجهة جاری شده و وجهی برای حمل آن بر تقیه وجود ندارد؛ زیرا وقتی حضرت در حکم معلل تقیه می کند، تقیه در علت وجه عرفی ندارد؛ زیرا غالباً در موارد بیان حکم موافق عامه، مخاطب یا سامعین با شنیدن حکم تقیه ای حضرت قانع می شوند و تقیه در علت تقیه بیجا و در غیر مورد ضرورت است.

قسم چهارم: معارض داشتن حکم معلل

در برخی موارد، حکم معلل معارض دارد و از حجیت ساقط می گردد. بحث در این واقع می شود که در چنین مواردی، علت نیز از حجیت ساقط می گردد یا اینکه در مورد علت أصالة الجدل جاری می شود؟

وجه عدم حجّیت علّت در این موارد، این است که عقلاء اگرچه ممکن است تبعیض در حجّیت را در موارد غیر تعلیلی بپذیرند، ولی در موارد تعلیل دار، وقتی حکم معلل دچار معارض می شود، به جهت رابطه وثیق بین علّت و معلول، أصالة الجدلّ را در علّت جاری نمی کنند. ولی حقّ، این است که علّت در این قسم حجّت می باشد؛ زیرا چنانچه در قسم سوم گذشت، حتّی در جایی که حکم معلل قطعاً تقیّه ای است، علّت حجّت می باشد، پس به طریق اولی در موارد معارض داشتن حکم معلل که احتمال تقیّه ای بودن حکم معلل وجود دارد، علّت حجّت می باشد.

در اینجا به یک نمونه از این مسأله اشاره می نمایم.

«ابو بصیر می گوید: از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام درباره مردی که حجّ تمّن رفت و هدیه پیدا نکرد تا اینکه در روز بازگشت پول گوسفندی را یافت سؤال نمودم که چنین شخصی گوسفند را قربانی کند یا روزه بگیرد؟ حضرت فرمود: روزه بگیرد؛ زیرا ایام قربانی کردن گذشته است.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۵۰۹)

آیت الله خوئی می فرماید: «کسی که هدی و پول آن را نداشته باشد و در ایام تشریق یا بعد از آن واجد آن گردد و روزه نگرفته باشد به خاطر آیه شریفه و روایات متعدّد روزه بگیرد، ولی اگر روزه نگرفته باشد فقهاء بر وجوب قربانی کردن تسالم نموده اند؛ زیرا متمکّن از آن می باشد و صدر آیه شریفه شامل او می گردد.

بله، مفاد معتبره ابو بصیر عدم لزوم قربانی کردن در این فرض می باشد.» (خوئی،

۱۴۱۸، ج ۲۹، ص ۲۶۷-۲۶۸)

در اینجا بحث در این واقع می شود که با توجّه به معارض داشتن حکم معلل یعنی وجوب روزه، آیا می توان به تعلیل در این موارد اخذ کرد و در سایر موارد بدان تمسک نمود؟

نتیجه گیری

تبعیض بین علت و حکم معلل، دارای اقسام گوناگونی دارد که در برخی از آنها أصالة الجدد جاری می شود و در برخی موارد جاری نمی شود.

اگر علت تقیه ای باشد، می توان به حکم معلل أخذ کرد و أصالة الجدد را در آن جاری نمود.

دلیل این مطلب، این است که عقلانی است که متکلم برای مطلب حقی تعلیل اقتناعی ذکر کند که به اصطلاح به آن حکمت می گویند؛ زیرا وقتی متکلم ملاحظه می کند که مخاطبش در پذیرش حکم قانع نمی شود، به جای تعلیل واقعی از تعلیل جدلی استفاده می کند تا او را قانع نماید.

ولی اگر حکم معلل تقیه ای نباشد، ولی تطبیق علت ذکر شده بر آن تقیه ای باشد، وقتی حضرت در مقام تقیه است و تطبیق علت بر حکم تقیه ای است، ظهور در جدیت نسبت به اصل علت شکل نمی گیرد؛ زیرا وقتی مقام، مقام تقیه است و حضرت مجبور است برای مخاطب علت حکم را ذکر کند شاید علتی را ذکر کند که مورد پذیرش مخاطب است اگرچه مورد قبول حضرت نیست.

هم چنین اگر در روایتی حکمی بیان شود که تقیه ای است و برای آن حکم، تعلیلی ذکر شود، نسبت به علت، احتمال جدیت وجود دارد اگرچه این علت تطبیق بر حکم معلل نمی کند و از آنجا که در بیان حکم به داعی تقیه باید به قدر ضرورت اکتفا کرد، در مورد علت، أصالة الجدد جاری می گردد.

بله، اگر مخاطب از علت این حکم سؤال کند تقیه اقتضاء می کند که حضرت در علت هم تقیه نماید.

و اگر حکم معلل معارض داشته باشد، علت حجّت می باشد و عقلاء أصالة الجدد را در مورد علت جاری می کنند و نکته آن همان نکته در فرض قبلی است.

منابع

- قرآن مجید.
۱. انصاری، مرتضیٰ (۱۴۱۵). رسالۃ فی منجزات المریض. قم: کنگرہ جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
 ۲. _____ (۱۴۱۵). کتاب الطہارۃ. قم: کنگرہ جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
 ۳. _____ (۱۴۲۷). فرائد الاصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
 ۴. بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹). القواعد الفقہیۃ. قم: نشر الہادی.
 ۵. حائری، سید کاظم (۱۴۰۸). مباحث الأصول (تقریرات درس شہید صدر). قم: بی جا.
 ۶. حکیم، سید عبد الصاحب (۱۴۱۳). منتقى الأصول (تقریرات درس آیت اللہ سید محمد روحانی). قم: بی جا.
 ۷. حکیم، سید محمد سعید (۱۴۲۸). الکافی فی اصول الفقہ. چاپ چہارم. بیروت: دار الہلال.
 ۸. _____ (بی تا). مصباح المنہاج - کتاب الطہارۃ. قم: مؤسسۃ المنار.
 ۹. حلّی، حسین (۱۴۳۲). اصول الفقہ. قم: مؤسسۃ آل البیت.
 ۱۰. خلخالی، سید محمد مہدی (۱۴۱۸). فقہ الشیعۃ - کتاب الطہارۃ (تقریرات درس آیت اللہ خوئی). چاپ سوم. قم: مؤسسۃ آفاق.
 ۱۱. خمینی، سید روح اللہ (۱۴۲۱). کتاب البیع. تہران: مؤسسۃ تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۱۲. خوئی، سید ابو القاسم (۱۴۱۸). موسوعۃ الإمام الخوئی. قم: مؤسسۃ إحياء آثار الإمام الخوئی رہ.

۱۳. شاهرودی، سید محمود (۱۴۳۱). *اضواء و آراء*. قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی.
۱۴. _____ (۱۴۰۲). *کتاب الحج*. قم: مؤسسه انصاریان.
۱۵. صافی گلپایگانی، علی (۱۴۲۶). *تبیان الصلاة (تقریرات درس آیت الله بروجردی)*. قم: گنج عرفان للطباعة و النشر.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷). *تهذیب الأحکام*. چاپ چهارم. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۱۷. عاملی، حرّ، محمد بن حسن (۱۴۰۹). *وسائل الشیعة*. قم: مؤسسه آل البيت علیہم السلام.
۱۸. عراقی، ضیاءالدين (۱۴۲۰). *مقالات الأصول*. قم: بی نا.
۱۹. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). *الکافی*. چاپ چهارم. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۰. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۶). *ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار*. قم: انتشارات کتابخانه آیه مرعشی نجفی.
۲۱. مظفر، محمد رضا (بی تا). *حاشیة المظفر علی مکاسب*. قم: حبيب.
۲۲. موسوی قزوینی، سید علی (۱۴۲۷). *تعلیقة علی معالم الاصول*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۳. نائینی، محمد حسین (۱۴۱۳). *المکاسب و البیع*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۴. نراقی، مولی احمد (۱۴۱۵). *مستند الشیعة فی أحكام الشریعة*. قم: مؤسسه آل البيت علیہم السلام.
۲۵. همدانی، رضا (۱۴۱۶). *مصباح الفقیه*. قم: مؤسسه الجعفریة لإحیاء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی.